

## در رابطه با " کنفرانس ایران "

که در روز ۲۴ ژانویه امسال ( ۲۰۰۴ ) در پارلمان دانمارک ( کپنهاگ ) برگزار شد

## هدف مشترک یا جدل مشترک؟

در تاریخ ۲۴ ژانویه امسال کنفرانسی تحت عنوان " وضعیت اقوام در ایران و اوضاع کنونی ایران " در پارلمان دانمارک در کپنهاگ برگزار گردید.

در حالیکه تمامی احزاب بزرگ دانمارکی از هر موضوعی که ذره ای در باره ایران و مشکلات و اوضاع آن باشد، مثل طاعون فرار می کنند، حزب دست چپی " لیست واحد " دانمارک تدارکات این کنفرانس را بدون لحظه ای درنگ به عهده گرفت که بدین طریق از دست اندرکاران این کنفرانس، بخصوص منشی سیاسی این حزب ، آقای کنت هو، سپاسگزاری می کنم .

دست اندرکاران این کنفرانس یک روزه نیمه اول را فقط در باره وضعیت اقوام ایرانی اختصاص داده بودند. قسمت دوم این کنفرانس را نیز به پاسخ و جواب باتمامی شرکت کنندگان از جمله نمایندگان چند از پارلمان دانمارک، سوئد و پارلمان اروپا اختصاص داده شده بود.

موضوع این کنفرانس در مقایسه با مشکلات عدیده ی ایران به نظر من تا حدود زیادی نامربوط جلوه می کرد. چرا ؟ بدین خاطرکه موضوعات بسیار مهمتری که از الویت بیشتری برخوردار بودند را می توانستیم مورد بررسی قرار دهیم ، مثلاً:

\* اعدامها و دستگیریهای غیر قانونی دگراندیشان ، آزا دیخواهان ، دمکراتها ، ناراضیان حکومت و خبرنگاران

\* تبعیض بین پیروان دگر مذاهب ، مثلاً بهائیها،

\* ظلم مضاعف زنان. زنان در ایران شهروندی درجه دو بحساب می آیند. بسیاری از مشاغل نظیر قاضی و پست ریاست جمهوری را نمی توانند صاحب شوند. زنان متاهل بدون اجازه همسرشان نمی توانند حتی به مسافرت بروند و یا تقاضای طلاق نمایند، حتی در صورتیکه بتوانند طلاق بگیرند حق والدین به شوهرشان تعلق می گیرد.

\* کارگران ایرانی از کمترین حقوقی همچو حق اعتصاب و سایر سندیکاهای صنفی محرومند. ادعای خسارت در صورت وقوع حادثه و یا حق بیمه برایشان وجود خارجی ندارد.

\* رژیم جمهوری اسلامی اساساً وجود دو و نیم میلیون پناهندگان افغانی در ایران را به رسمیت نمی شناسد، لذا اکثر این پناهندگان افغانی مجبورند برای ارتزاق روزمره شان به عنوان عماله روزمزدی و یا دیگرکارهای خطرناک روی آورده و نیروی کارشان را خیلی ارزان بفروشند. بطوریکه برای اکثریت این جماعت بر سر کار بودن نوعی خودکشی محسوب میگردد.

\* قوه قضاییه رژیم جمهوری اسلامی رسماً و عملاً قوانین شرع اسلام را ملاک کار خود داده و حکمهای غیر انسانی همچو سنگسار و قصاص چشم در مقابل چشم را مورد اجرا در آورده است. ( هر چند حکم غیر انسانی سنگسار بر اثر فشار سیاسی موقتاً متوقف گردیده شده است).

\* بحران اقتصادی درکشور غوغا می کند. بیکاری ۳۵ در صد و تورم ۲۵ در صد و بالینکه از سال ۱۹۷۹ تاکنون ۴۵۳ میلیارد دلار فقط از فروش نفت به اقتصادی کشور وارد شده است ولی با این وجود فقر در ایران هیچوقت فراگیر نبوده است .

\* الیگارش‌ی حاکم متشکل از آیت الله‌ها تسلط‌شان بر بنیادهای مالی گوناگون حدوداً ۶۰ در صد اقتصاد کشور را در دست دارند.

تنها یکی از این موضوعات ذکر شده در بالا کافی بود تا هر کنفرانسی در باره ایران را به کنفرانسی موفق‌آمیز مبدل سازد، ولی در هر حال حزب "لیست واحد" موضوع کنفرانس را وضعیت اقوام در ایران را مهمترین‌ارزیابی و آن را انتخاب نمود.

البته من به هیچوجه مشکلات موجود درباره وضعیت اقوام در ایران را کوچک جلوه نمی‌دهم. برعکس. اتفاقاً خیلی هم عالی شد تا سازمانهای اقوام ایرانی توانستند از تبعیضاتی که بر این اقوام روا شده و هنوز هم روا می‌رود سخنوری کنند.

ایران در طول تاریخ باستانی خود اقوام مختلفی را در خود جای داده است. اقوامی چون کردها، آذری‌ها، بلوچها، خوزستانی‌ها و فارسها هر کدام به نوبه خود تأثیری بر تاریخ کهن ایران داشته‌اند. بسیاری از سلسله‌های پادشاهی از میان این اقوام پدید آمده‌اند. بطوری که شناخت ایران را تنها از دیدگاه یکی از این اقوام را غیرممکن می‌سازد.

در آن کنفرانس، احزاب و سازمانهای این اقوام ایرانی درباره کاستی‌ها و تبعیضات سیاسی و فرهنگی، چه در دوره شاه و چه در زمان حال سخن گفتند. مثلاً اینکه اینان حتی نمی‌توانند در مدارس و یا دانشگاه‌ها به زبان مادری خود درس بخوانند، و یا اینکه اغلب امکانات اقتصادی فقط در مرکز متمرکز می‌باشد. و البته در بسیاری از این مسائل حق با جانب آنان بود. هر گونه ظلم و ستم از این نوع به کل غیرقابل قبول می‌باشد. و اینچنین بی‌عدالتی‌هایی در یک ایران دموکراتیک می‌بایستی ریشه کن گردد.

ما سوسیالیست‌های ایران بر این نظریه که "در هر استانی بایر در کنار زبان رسمی ایران - زبان فارسی - ، زبان ساکنین آن استان نیز ، اگر زبان فارسی نباشد، در مدارس تدریس شود." ولی متأسفانه راه حلی که این گروه‌ها و آن تشکلات در این کنفرانس ارائه دادند بکلی غلط و بر پایه‌های بی‌اساسی بنا بود. صرف برشمردن این ناعدالتی‌ها در ایران نمی‌توان نتیجه گرفت که همه این ناعدالتی‌ها تقصیر قوم فارس می‌باشد. چه در زمان شاه و چه در حال حاضر، خود قوم فارس نیز تحت ستم و ظلم قرار داشته‌هست. مأموران امنیتی رژیم جمهوری اسلامی نیز مانند پلیس مخفی شاه(ساواک)، تمام ناراضیان سیاسی را تحت پیگرد قرار می‌دهد. و فارسها نیز از این پیگردهای غیرقانونی در امان نیستند. حقیقت اینکه ، این پیگردها و دستگیری‌ها بیشتر به خاطر عقاید سیاسی تمامی شهروندان ایرانی است، نه به خاطر تعلقات قومی آنان. اگر فردی کرد یا بلوچ تحت پیگرد قرار می‌گیرد، در وهله اول به خاطر عقاید سیاسی و که در بعضی مواقع ادعا می‌شود که آن نظرات علیه مذهب و بی‌احترامی به دین بوده است، نه به خاطر اینکه ایشان از قوم کرد یا بلوچ هستند. حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی بطور مشخص قید شده است که مذهب شیعه مذهب رسمی ایران هست و به این ترتیب سایر شهروندان ایرانی که شیعه نیستند (نظیر سایر دگراندیشان سیاسی) از بسیاری از پستهای مملکتی، همچون ریاست جمهوری محروم می‌باشند.

در ایران امروز تمام ناراضیان حکومتی تحت ستم قرار می‌گیرند، و نه تنها قومی خاص. بطوری که در انتخابات اخیر مجلس دیدیم، حتی شیعیان نیز به دو گروه خودی و غیرخودی تقسیم شده بودند. ولی این سخن که آن را نیز بارها در کنفرانس شنیدیم، که منشاء تمامی این تبعیضات از سوی فارسها به دیگر اقوام ایرانی تحمیل می‌گردد، حرفی است اشتباه و گمراه کننده. بیش از نیمی از ساکنان پایتخت ایران، که در کنفرانس به غلط به آن پایتخت فارسها خطاب شد، یعنی تهران را آذری‌ها تشکیل می‌دهند. خود رهبر جمهوری اسلامی ایران ، آیت الله خامنه‌ای، نظیر اکثر روحانیان بر مسند قدرت، وزیران و دیگر رهبران کشوری و لشکری غیر فارس هستند. حتی خود شاه سابق ایران نیز از منطقه گیلان، یعنی شمال ایران بود، و ملکه سابق ایران، فرح دیبا، نیز اصلاً آذری است. اگر واقعاً مقصر واقعی تمام این مصائب فارسها هستند، چطور می‌توان این مسئله را توضیح داد که از بدو انقلاب ایران تا کنون اکثر هیئت حاکمه سعی در "عربیزه کردن کشور دارند. برای مثال ترویج لغات عربی در زبان فارسی و تشویق به تکلم این زبان و یا

اینکه سردمداران رژیم همواره سعی داشته اند به تمامی ایرانیان یک هویت عربی بدهند. عجب! پارسیانی!! که سعی دارند کشور فارسی شان را عربی کنند!!! .

مسئله ای بنام مسئله اقوام در ایران و حقوق آنها زمانی به وجود آمد که قدرت سیاسی در ایران مانند سایر کشورهای غیر دموکراتیک بطور عادلانه و مساوی بین شهروندان ایرانی تقسیم نشد، بلکه تمام این قدرت بین چند فرد در مرکز متمرکز گردیده شد. و بدین طریق سایر مناطق دور از مرکز، چه از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و یا آموزش به دور مانده، و در حاشیه قرار گرفتند. عوض مقصر جلوه دادن فارسها در این کنفرانس، تشکلات و سازمانهای قومی شرکت کننده می توانستند حداقل راه حلی سازنده در این رابطه ارائه دهند. مثلاً چطور می توان حقوق این اقوام را در یک ایران آزاد و دموکراتیک متضمن کرد. این افراد تمام مشکلات عدیده قومی را تنها به گردن قوم فارس انداخته و چنین وانمود می کردند که گویا ایران، کشوری نظیر یوگوسلاوی که به جای صربها، فارسها عامل و مسبب تمام بدبختی های قومی در ایران می باشند. و این تصویری بود کاملاً غلط، بخصوص برای آن عده از افراد خارجی شرکت کننده در کنفرانس که با تاریخ ایران آشنایی آنچنانی نداشتند.

اینچنین افکار مسموم به جای پیدا کردن یک مخرج مشترک بین نیروهای اپوزیسیون، تفرقه و دشمنی بین اقوام را دامن می زند. سخن کوتاه، در این کنفرانس علت اصلی تبعیضات قومی اصلاً ذکر نشد و در عوض تمام سعی و هم این آقایان سردادن شعارها و افکار کینه توزانه علیه فارسها بود. اغلب راه حلهای آنها هر چند به ظاهر تحت عنوان "فدرالیسم" مطرح می شد، ولی در واقع زیر پوشش اصلی خود یعنی "تجزیه طلبی" قرار می گرفت. البته روشن است که خود سازمان سوسیالیست های ایران نیز با ایده فدرالیسم مخالفتی ندارد، به شرطی که این فرهنگ سیاسی در ایران آینده جا بیفتد.

من در یک بحث سیاسی با یکی از آذری های دوآتشه و تجزیه طلب که سعی داشتم او را به سوی گفتگو و دیالوگ سازنده سوق دهم، اشاره ای به این موضوع کردم که این خطرات در کمین اند تا روزی ایران را به یوگوسلاوی دوم مبدل سازند. و ما ایرانیان می بایستی با هوشیاری کامل این خطرات را خنثی کنیم. ولی این هموطن آذری با کمال تعجب و خونسردی به من گفت: «خوب، جنگ بشود. مگر چه اشکالی دارد؟ بعضی وقتها هم جنگ لازم است.» واقعاً انسان با شنیدن این پاسخ احساس نگرانی می کند. این هموطن آذری من در قلب یک کشور صلح دوست و دموکراتیک، یعنی در پارلمان دانمارک، اینچنین افکار و عقایدی را بی پروا به زبان می آورد. وای به آن روزی که گذر ایشان به ایران بیفتد. و بدتر از همه اینکه گذار او به ایران همراه با اسلحه باشد.

منشاء تمام این بی عدالتی ها و مظالم قومی در ایران که ما شاهد آن هستیم به گردن آن نظام ناقص و غیردموکراتیک اسلامی است که بین شهروندان مسلمان و غیرمسلمان (بهائی، یهود و ... ) و حتی بین مسلمانان (شیعه و سنی) تبعیض قائل می گردد. واقعاً نهایت بی عدالتی است که عامل تمام این مصائب را تنها قوم فارس بدانیم. اینچنین افکار جز افتراق و نفرت حاصل ندارد، آن هم برای کشوری که حداقل سه هزار سال تمام در آن تمام اقوامش در نهایت صلح، دوستی و برادری در کنار هم زیسته اند. علت اصلی این گونه ظلم و تبعیض که بر یک شهروند کرد، خوزستانی و یا بلوچ روا می گردد را فقط باید در فقدان آزادی و عدم اجرای حقوق جهانی بشر در ایران دانست و نه چیز دیگر. چرا که فارسها نیز مانند سایر اقوام ایرانی خود همیشه قربانی این ناعدالتی ها و سرکوب در ایران بوده و هستند. صرف اینکه زبان فارسی زبان رسمی کشورمان شده است دلیل زورگویی و چپاولگری از سوی قوم فارس نیست. مگر کشور آمریکا، جایی که مردمانش به زبان انگلیسی تکلم می کنند، تحت ظلم و ستم انگلیسی ها قرار دارند. زبان فارسی زبانی است که در طول تاریخ ایران بتدریج به زبان مشترک تمام اقوام ایرانی مبدل گردیده است و در ضمن ریشه زبان فارسی آنچنان نیز با سایر زبانهای رایج در ایران متفاوت نیست. مثلاً ریشه اکثر کلمات کردی و فارسی یکی است.

فقدان یک گفتمان مشترک در زمینه مشکلات قومی در ایران به اضافه یک سری سخنرانی های احساساتی و هیجان زده در باره ظلمهای موجود بر اقوام ایرانی باعث شد تا کنفرانس چندین بار قطع شود و حتی قسمتی از دستور کار کنفرانس نیز حذف گردد. کنفرانسی که به نظر من می بایستی محکمه ای برای اعمال سردمداران رژیم کنونی ایران می شد، متأسفانه خود به محکمه اپوزیسیون ایران مبدل گشت.

اعمال ناشایست و بی نهایت دور از ادب این آقایان در کنفرانس بقدری زشت بود که دبیرکل حزب واحد دانمارک آقای سورن سوناگورد، که خود شخصی بسیار باحوصله و متین می باشد، را واداشت تا به من که نزد او نشسته بودم، بگوید: «تازه الان درک می کنم که چرا ملاها در ایران حکومت می کنند.» بدتر از این، سخن یک هموطن حاضر در کنفرانس بود که گفت: «با مشاهده این آقایان به خودم می گویم که چه خوب است که ملاها بر سر قدرت اند چرا که با این آقایان ایران من به یک یوگوسلاوی تبدیل خواهد شد.»

برای ما سوسیالیست ها خود مردم و شرایط زندگی آنان بسیار مهم است، مسئله مهم این است که با این مردم بطور شایسته و انسانی برخورد شود و حقوق مدنی ایشان همان گونه که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، رعایت گردد. ایجاد و فراهم آوردن شرایطی عادلانه (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) بر پایه معیارهای انسانی بسیار مهمتر از ایجاد یک کشور جدید می باشد. مگر تأسیس کشورهای نوپای آسیایی بعد از فروپاشی مشکلی را از مشکلات سیاسی و اقتصادی آنان کاست. با تأسیس یک کشور نوپا و عضویت آن در سازمان ملل بعنوان شماره ۲۱۶ نمی توان حتی یک میلیمتر ما را به جامعه ای عادل و دموکراتیک نزدیک سازد.

اگر این آقایان که عشق رمانتیک ناسیونالیسم قومی، کورشان ساخته، همان قدر که به فکر مرزها، نقشه ها و پرچمهای جدید هستند، به فکر عدالت و ریشه کنی تبعیض و جنگ با استبداد بودند، کار اپوزیسیون ایران حالا خیلی بیش از این بهتر بود.

ما سوسیالیست ها معتقدیم که اصل فردیت و شرایط عادلانه برای هر فرد مهمتر از افکار کهنه و "ناسیونالیستی" قومی است. در جایی که سرمایه و آلودگی محیط زیست مدتهاست که جهانی شده است، ما سوسیالیست ها می بایستی بیش از پیش "انترناسیونالیست" باشیم، برای ما چه فرقی می کند که یک انسان زجر دیده اهل کدام کشور، قوم و مسلک می باشد؟ من هیچ مخالفتی با "ناسیونالیسم" ندارم، ولی گلیه من بیشتر از آن آقایان (که خود را نمایندگان اقوام می خوانند) است که در کنفرانس خود را چپ و مارکسیست می خواندند ولی در موقع ارائه راه حل برای مشکلات قومی در ایران نظراتی بغایت ارتجاعی و "ناسیونالیستی" قومی پیشنهاد می کردند. واقعاً یکی از عجایب این کنفرانس همین بود که این آقایان چپ افکاری بغایت "ناسیونالیستی" کور داشتند، حال اینکه طرفداران رژیم سلطنتی در ایران، طرفدار ایرانی، متشکل از تمام اقوام با حقوق مساوی بودند.

واقعاً چطور می شود که از بین این همه ظلم و ستم (سنگسار، قصاص و ظلم مضاعف بر زنان، اعدامهای غیرقانونی) در ایران، این آقایان فقط سرشان را مانند کبک در نقشه ایران کرده اند و تمام مشکلات جامعه را به چند تغییر خط بر روی نقشه تقلیل می دهند. آیا اینان می دانند که کشور فنلاند همچنین در برگیرنده یک اقلیت سوئدی است؟ اگر آری، آیا ایشان هرگز از خود نپرسیده اند که چطور تا به حال هیچ شعار تجزیه طلبی از این اقلیت قومی نشنیده اند؟ نه، چرا که دولت فنلاند قوانین جهانی حقوق بشر را بکار گرفته و این حقوق را رعایت می کند و بدین سان هیچ فرقی بین این اقلیت سوئدی شهروند فنلاندی قایل نمیشود. در این صورت است که می بینیم که این اقلیت سوئدی حتی یک ثانیه نیز بفرجی از فنلاند نیز نمی باشد.

ما سوسیالیست ها معتقدیم که می بایستی سردمداران جمهوری اسلامی را مجبور و وادار به اجرای تام قوانین جهانی حقوق بشر نمود. قوانین جهانی حقوق بشر می بایستی به مخرج مشترک اپوزیسیون ایران مبدل گردد. اعمال و کاربرد اعلامیه جهانی حقوق بشر نه تنها در ایران بلکه

در تمامی جهان (از جمله مکزیک، پرو، اکوادور و ..... که ساکنان سرخپوستان این سرزمینها به بدترین وجهه مورد تبعیض و سرکوب قرار می گیرند) متضمن رعایت حقوق اقلیتهاست. حال این اقلیت هرچه می خواهد باشد: دینی، قومی، سیاسی، فکری، عقیدتی.....

ما ایرانیان نباید اشتباهات و جنایاتی را که در یوگوسلاوی شاهد آن بوده ایم را مرتکب شویم. بگذارید عوض روشن ساختن کوره کینه و نفرت همگی، دور قوانین جهانی حقوق بشرگرد آییم و طالب اجرای مو به مو آن در تمامی اقصی نقاط این دهکده جهانی باشیم. یادمان باشد که آخرین میلسویچ در این دنیا هنوز نمرده است. همانطور که در پیش بدان اشاره شد، صد البته حقوق اقلیتهای قومی در ایران مشکلی است بس مهم و اساسی که می بایستی آن را همواره در نظر داشت. ولی این مشکل تنها یکی از مشکلات عدیده ای ایران می باشد. انتخاب این موضوع به تنهایی و بدون در نظر گرفتن سایر مسائل مربوط به ایران، برای کنفرانس کینهاگ، همانطور که شاهد آن بودیم انتخاب مطلوبی نبود، چرا که شرکت کنندگان و مدعوین این کنفرانس از لحاظ فکری با هم فاصله زیادی داشتند. هر چند این کنفرانس، کنفرانسی موفق آمیز نبود ولی با تمام این دو درس و نتیجه مهمی را برایمان به ارمغان داشت:

**\* چه خطرات مهلکی در کمین ایران نشسته است**

**\* اپوزیسیون ایران باید بیش و بهتر از این بتواند با هم دیالوگ و گفتگویی منطقی داشته باشد.**

رضا رحیم پور

سازمان سوسیالیستهای ایران – شعبه دانمارک

۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳

[socialistha@ois-iran.com](mailto:socialistha@ois-iran.com)

[www.ois-iran.com](http://www.ois-iran.com)